ژان- میشل مولپوآ
ترجمهٔ مریم حیدری

ساروت، رمان نویسی و نظریهٔ رمان

آثار ناتالی ساروت از اندیشهٔ تئوریک وی در باب رمان تفکیک‌ناپذیر است. وی موضع خود را در برابر آثار پیشین ــ که آنها را رد می‌کند ــ و در درجهٔ اوّل، در برابر رئالیسم مشخص می‌کند. ساروت نسبت به نکات مبهم و ناگفته‌ای که در هر آفرینشی موجود است و هوّیت راستین آن‌را تشکیل می‌دهد، کنجکاو است و تلاش وی در جهت بررسی و کاوش این ناگفته‌هاست. همچنین وی مهر تأئید بر نیازهای نوین انسان می‌زند و دیدگاهی متفاوت از حقایق انسانی را فراروی می‌نهد.

از دیدگاه ناتالی ساروت «رمان شکلی است که همواره در حال تغییر و تحوّل است.» زیرا رمان جایگاهی است که در آن می‌توان به کاوش و حتی ژرف‌نگری در خصوص آفرینش انسان پرداخت. به این ترتیب، در رمان چهرهٔ یک ناشناس [1] با «قهرمانْ ــ راویِ» گمنامی مواجه می‌شویم که مانند یک بازرس پلیس، مخفیانه به تعقیب پدر و دختری می‌پردازد و در پی کشف راز آنان است. وی که در آن واحد حاضر و ناظر در واقعه است، فقط مشاهدات خود راکه ناگزیر به محیط پیرامونش محدود می‌شود، وسعت می‌بخشد. ظاهراً وی مانند هر نویسنده‌ای در جستجوی پرسوناژ است. در این اثر، بی‌تردید، می‌توان نشانه‌هایی از وجود انتریگ (گرهٔ داستانی) را مشاهده کرد، امّا این انتریگ به گونه‌ای ناپیوسته و تدریجی در متن شکل می‌گیرد.

نویسنده از تکنیکهای دیگری نیز در آفرینش اثرش سود می‌جوید. وی غالباً به روایت

دوگانه که بیانگر دو زاویهٔ دید متعلق به دو شخص گفت‌وگوکننده است، روی می‌آورد. یکی بی‌اصالتی صور ظاهری و زبان رسمی را متهم می‌کند، در حالی که دیگری واقعیتی پنهان در ورای نقاب قراردادها را آشکار می‌سازد. در واقع زاویهٔ دید راوی، تک‌بعدی، ساده و مشخص نیست (با آنچه «راوی دانای کل» می‌گویند، متفاوت است). ساروت زاویهٔ دیدش را تعدیل می‌کند. بدین‌سان رمان مارترو[2] (۱۹۵۳) چهار روایت از یک صحنه را بیان می‌کند،رمان میان مرگ و زندگی[3] (۱۹۶۸)، ابتدا از دید میزبان و سپس از دید دوستان که یک به یک وارد می‌شوند، به توصیف مراسم چای در خانهٔ نویسنده می‌پردازد... بنابراین، حقیقت پرسوناژها منفرد و عینی نیست بلکه چندگانه، ذهنی و اعتباری است.

به علاوه انتریگ خطی و تدریجی،کمرنگ و حتی محو می‌شود تا حرکت تروپیسم[4] درهم بریزد و «به شیوهٔ فیلمی با دور آهسته، به درازا بیانجامد». زمانِ رمان دیگر مدعی نیست که به زمان زندگی واقعی شباهت دارد، بلکه به زمان ذهن می‌پیوندد.

همچنین تصور ذهنیی که از ژانر ادبی بوده، مورد اعتراض قرار می‌گیرد. در رمانهای ناتالی ساروت شیوه‌های نوشتاری تئاتر دیده می‌شود (گفت‌وگوها، اشارات نمایشی). همچنین رمانهای وی از بُعد شاعرانه برخوردارند: میل به توصیف، وسواس دریافت احساسهای ناپایدار، و «جهش‌های ناگهانی ذهن» بیرون از هر گونه قراردادهای نگارشی رمان. سرانجام باید گفت که رمانهای ساروت به فرم مقاله نزدیک می‌شوند.

پرسوناژ

ساروت درکتاب عصر بدگمانی[5] خاطرنشان می‌کند که امروزه پرسوناژ به آن گونه‌ای که در آثار قرن نوزدهم معرفی شده، محکوم است. در آن دوره، پرسوناژ از نام، خانواده و ویژگیهای خاصی برخوردار بود و هویّت و موجودیت کاملاً مشخصی داشت اما این در واقع ساده‌انگاری اطمینان‌بخشی از وجود انسان بود و در زمانه ما چنین چیزی پذیرفتنی نیست، زیرا این شیوه از بیان پیچیدگی‌های راستین انسان ناتوان است. بنابراین «امروزه رمان‌نویسان صرفاً در پی عنصر روانی هستند.» امروزه باید نقابی را که پرسوناژ سنتی به وجود آورده بود، از میان برداریم تا بتوانیم عامل اصیل را که عبارت است از حیات روانشناختی ما در نخستین لحظهٔ پیدایش و واکنشهای ابتدایی‌مان در برابر دنیا، بازیابیم.

گاهی، پرسوناژهای ساروت نسبتاً تعریف‌پذیر می‌شوند: نامشان معین است، دارای نقش اجتماعیند و در چارچوب مشخصی متحوّل می‌شوند. امّا این «ظاهر فریبندهٔ» الزامیی بیش نیست که «واقعیت پیش‌پا افتاده»‌ای را آشکار می‌کند که از دل آن «واقعیت نوین»‌ی خود را می‌نمایاند.

تروپیسم‌ها: روانشناسی نوین

ساروت توجه خود را صرفاً بر روی عنصر روانشناختی متمرکز می‌سازد. واژهٔ تروپیسم که از فرهنگ واژگان زیست‌شناسی به عاریت گرفته شده، بیانگر نیروی رازآمیزی است که گل آفتابگردان را به سوی خورشید متوجه می‌کند. امّا ناتالی ساروت به این واژه، معنایی خاص می‌بخشد. به گمان وی، تروپیسم‌ها، حالات نهانی و نادیدنیی هستند که برانگیزندهٔ اعمال و گفتار و احساسات ما محسوب می‌شوند. هر چند این حالات در آن سویهٔ ضمیر، غیرقابل رؤیت و نهان هستند، امّا با این‌همه ضرورند، زیرا خاستگاه زندگی آشکار و رفتارهای اجتماعی ما را تشکیل می‌دهند. «آنها درامهایی با گسترهٔ محدود هستند [...] که همواره درونی و پنهانند و وجود آنها را فقط می‌توان از روی ظواهر، گفت‌وگوها و اعمال ما ــ اعمال کاملاً عادیمان ــ حدس زد.»

در ورای روابط انسانها، واژه‌های کلیشه‌ای و مکانهای عمومیِ یک گفت‌وگو؛ آرزوها، نفرتها و افسونگریها به جنبش درمی‌آیند. و در واقع توجه بیش از اندازهٔ رمان‌نویس به رفتارهای موجودات و تبادلات زبانیِ گفتاری که جوهرهٔ اثر وی را تشکیل می‌دهند، از همین‌جاست.

گفتار

ناتالی ساروت میان «گفت‌وگوی بیرونی» که از دید وی فقط بازی قراردادها و ظواهر است و «گفت‌وگوی درونی» که اصیل و پنهان است، تمایز قایل می‌شود. هدف وی برقرار کردن ارتباط بین خواننده و مکانِ زبان راستین است. به همین جهت، وی به گفتار بها می‌دهد و عمل را در مقابل آن نادیده می‌گیرد. زیرا گفتارها «دارای ویژگیهای لازم برای جلب و حمایت و برونی کردن این حالات نهانی هستند، همان حالاتی که تروپیسم نام دارند.»

بنابراین در عصر بدگمانی، ساروت متذکر می‌شود که باید در عنصر گفت‌وگو در رمان تجدید نظر کرد. در واقع نقطه‌گذاری او، واژه‌های آغازین یا liaison[۶]، در جهت مجزا و ثابت نگهداشتن گفت‌وگوست. همچنین برای بیان پیچیدگی اندیشهٔ پرسوناژ نمی‌توان به تک‌گفتار درونی بسنده کرد.

بدین‌جهت، رمانهای وی همواره دو شکل را درهم می‌آمیزند: یکی «گفت‌وگوی بیرونی» که بر روی صحنهٔ اجتماع جریان دارد و دیگری «گفت‌وگوی درونی» که پنهانی و دراماتیک است. شکل نخست، عادی، یکنواخت و کلیشه‌ای باقی می‌ماند و شکل دیگر، دنیایی شگفت‌انگیز، فردی و پیچیده را می‌نمایاند.

بنابراین، یک جملهٔ کوتاه ساده، یک جملهٔ کلیشه‌ای می‌تواند حاوی گنجینه‌های عواطف یا دشمنیهای نهانی باشد. ساروت دربارهٔ نگارش آخرین رمانش تروخودت[۷] (۱۹۸۹) می‌

می‌گوید: «از جمله‌ای که مدتها پیش شنیده بودم شروع شد. و نمی‌دانم چرا ناگهان دوباره به ذهنم آمد [...] تحت تأثیر این کلمات «تو خودت را دوست نداری»، ذهن شخصی که مخاطب این جمله بود شروع به تجزیه شدن به قطعات بی‌شمار کرد.»

به علاوه، نوشتن عادی‌ترین گفت‌وگوها، جوهر یک نقد اجتماعی می‌شود. در واقع، زبان همواره ضرب‌المثلها را تکرار می‌کند و محافظه‌کاری ملّتها، سازشکاری و ارزشهای دیرینه‌شان را منعکس می‌سازد و نیز موانع اطمینان‌بخشی را که نمی‌گذارد انسان به تفکر بپردازد؛ به همین دلیل است که گاهی پرسوناژها کاملاً شبیه به عروسکهای کوکی می‌شوند که به جملات ازپیش‌ساخته، رفتارهای کلیشه‌ای، ظواهر آرامش‌بخش و لذات دنیوی اکتفا می‌کنند.

ناتالی ساروت در رمان میوه‌های زرین[8] به اسنوبیسم[9] محافل ادبی و هنری و در چهرهٔ یک ناشناس، به تسلط مفرطی که یک پدر بر دخترش دارد، حمله می‌کند و در رمان مارترو پورژواهای تازه به دوران‌رسیده را که شیفتهٔ ثروتهای دنیوی و نظم هستند، به تصویر می‌کشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

* این مقاله از روی متن فرانسه مندرج در Itinéraires Littéraires XX^{E} Siècle Après 1950, Tome 2 ترجمه شده است.

1. Portrait d'un inconnu.
2. Martereau.
3. Entre la vie et la mort.
4. Tropisme.
5. L'Ère du Soupçon.

۶. تلفظ دو کلمهٔ پیاپی با چسباندن حرف بی‌صدای انتهای کلمهٔ اوّل به حرف صدادار کلمهٔ بعد: (dit–il, répondit–elle)

7. Tu ne t'aime pas.
8. Les fruits d'or.

۹. رفتار افرادی که می‌کوشند خود را همتراز شخصیتهای برجستهٔ جامعه بنمایانند و از آنان تقلید کنند.